199

لون است که از سر زبان و فوق لثه که مخرج لام است ادا میشود ۴ رست که از سر زبان که مایل است به
لثه زبان ادا میشود ۹ حروف ذلقیه و لطعیه یعنی حروفی که از کنار و تیزی زبان با لطع یعنی سقف
کام اعلی که متصل است بالثه ثنایا ادا میشود و آن چند حرفست اول تای نقطه دار دوم طای بی نقطه
سیم دال بی نقطه قسم دهم لثویه است یعنی حرفی که از کناره زبان فوقانی ادا میشود و آن چند حرفست اول ثای
نقطه دار دوم ظاء با نقطه سیم ذال با نقطه قسم یازدهم حروف اصلیه است یعنی حروفی که از اسله یعنی باریکی
سر زبان با بطن ثنایای تحتانی با فصل قلیلی ادا میشود و آن چند حرفست اول زاست که نقطه دارد دوم
صاد بی نقطه است سیم سین بی نقطه است قسم دوازدهم حروف شفویه است یعنی حروفی که از لب گفته میشود و آن
چند حرفست اول فاست که از لب پایین با سر ثنایای فوقانی ادا میشود دوم میم است که از خشکی دو لب ادا میشود
سیم واو غیر مدی است که ساکن نباشد یا آنکه ما قبل آن از جنس آن حرکت نباشد و آن از میان دو لب ادا میشود
چهارم باست که از درون دو لب ادا میشود و بدانکه طریق اسان ادای حروف آنست که حروف را ساکن کنند و همزه

کتاب المتاجر جمع متجر وهو مفعل من التجارة اما مصدر میمی بمعناها کالمقتل وهو هنا نفس التکسب او اسم
مکان لمحل التجارة وهی الاعیان المکتسب بها و الاول الیق بمقصود العلم فان الفقه یبحث عن فعل المکلف و
الاعیان متعلقات فعله وقد اشار المصنف الی الامرین معا فالی الثانی بتقسیمه الاول والی الاول بقوله اخیرا
ثم التجارة ینقسم باقسام الاحکام الخمسة والمراد بها هنا التکسب باهله من البیع فعقد الباب بعنوان لا
للبیع خاصة غیر جید وکان افرادها بکتاب ثم ذکر البیع فی کتاب بعنوان ما یحصل به الاکتساب کما صنع فی
الدروس اولی وفیه فصول الاول ینقسم موضوع التجارة وهو ما یکتسب به ویبحث فیها عن عوارضه
الاحقة له من حیث الحکم الشرعی الی محرم ومکروه ومباح ووجه الحصر فی الثلثة ان المکتسب به اما
ان یتعلق به نهی اولا والثانی المباح والاول اما ان یکون النهی عنه مانعا من النقیض او لا
والاول الحرام والثانی المکروه ولم یذکر الحکمین الاخیرین وهما الوجوب والاستحباب لانهما من
عوارض التجارة کما یأتی فی اقسامها فالمحرم الاعیان النجسة کالخمر المتخذ من العنب والنبیذ المتخذ
من التمر وغیرهما من الانبذة کالبتع والمزر والجعة والفضیخ والنقیع وضابطها المسکر وان لم یکن
مایعا کالحشیشة ان لم یفرض لها نفع اخر وقصد بیعها المنفعة المحللة والفقاع وان لم یکن
لانه خمر استصغره الناس والمایع النجس غیر القابل للطهارة اما لکون نجاسته ذاتیة کالیات المیتة
والمبانة من الحی او عرضیة کما لو وقع فیه نجاسة وقلنا بعدم الطهارة کما هو اصح القولین فی
غیر الماء النجس الا الدهن بجمیع اصنافه للضوء تحت السماء لا تحت الظلال فی المشهور و النصوص
مطلقة فجوازه مطلقا متجه والاختصاص بالمشهور تعبد لا لنجاسة دخانه فان دخان الاعیان النجسة عندنا
طاهر لاستحالته وقد یعلل بتصاعد شیء من اجزائه مع الدخان قبل احالة النار له بسبب السخونة
الی ان یلقی الظلال فیتأثر بنجاسته وفیه عدم صلاحیته مع تسلیم المنع لان تنجیس مالک الاعیان
لها غیر محرم والمراد الدهن النجس بالعرض کالزیت تموت فیه الفأرة ونحوه لا بالذات کالیة
المیتة فان استعماله محرم مطلقا للنهی عن استعماله کذلک والمیتة ولحومها التی تحلها الحیوة دون ما لم

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی محمد رسوله وآله بس میکوید عریق دریای عصیان محمد جعفر استرابادی که

این رساله ایست وجیزه در بیان ضروریات از علم قرائت که ابتدای تصحیح اعظم عبادات که صلوات است بر وجه حتم یا احتیاط

که چاره از ان نیست مشتمل بر مقدمه وچهار فصل در بیان اقسام دندانهاست بدانکه دندانهای ود و ناست بر وضعی که

عقل داشته باشد که انرا نواجذ یا نواجذ خوانند وبست وهشت دندان مرکب که انرا اندانشه باشد وانها بر چهار قسم ست

دو از طرف بالا و پایین ثنایا کویند وچهار دیکر که متصل است بثنایای از جانب راست وچپ رباعیات کویند وچهار دیکر

که متصل است برباعیات انیاب ونیش کویند وما بقی را اضراس کویند وانها بر سه قسم اند ضواحک وان چهار است متصل بانیاب

دو طرف دوم طواحن وان دوازده است که سه از انها متصلات بضواحک تحت از جانب راست وسه دیکر از جانب چپ

سیم نواجذ یا نواجذ وان چهار است که بعد از بلوغ تا بسن چهل سالکی روییده میشود شعر زیر و بالا چهار دندان ثنایا دان

زینش چار طرفش رباعیات بعد ش چهار نیش دو اضراس است از هر سو ضواحک دو از ان شش طواحن

کی نواجذ باشد از اهم دو دان اول در بیان مخارج حروفست بدانکه حروف بحسب مخارج بر چند قسم است اول

حروف حلقیه وان شش است همزه وها وعین وحا وغین وخا همزه وها از انتهای حلق خارج میشوند عین وحا از وسط حلق خارج میشوند

غین وخا از اول حلق کفته میشود قسم دوم حروف جوفیه است یعنی حروفی که از میان دهان ادا میشود وان سه حرفست

اول واو مدی است که ساکن باشد وما قبل او از جنس او حرکت داشته باشد چون واو سوء دوم یای مدی است

که ساکن باشد وما قبل او از جنس او حرکت داشته باشد چون یای مسی سیم الف است که منقلب باشد از واو یا

چون الف اولا واین سه حرف از هوای دهن بیرون می آید قسم سیم حروف لهویه است یعنی حروفی که از لهات ادا میشود ولهات

عبارت از ملازه که انرا زبان کوچک کویند وان پاره کوشتیست اویخته میان حلق ودهان دوم کافست که از طرف دهن

لهاتست ادا میشود قسم چهارم حروف شجریه است وشجر عبارتست از کشادکی دهان وزبان ومحل ان وان چند حرفست

اول جیم است دوم شین است سیم یای غیر مدی است که ساکن نباشد یا ما قبل از جنس ان حرکت نداشته باشد

چون یای یا ایها النبی قسم پنجم ضاد است که از پهلوی زبان از چپ یا راست ادا میشود قسم ششم لام است که از

سر زبان از راست یا چپ کوشه دندانهای انیاب ورباعیات وثنایا که انرا لثه کویند ادا میشود قسم هفتم

نون است که از سر زبان وفوق لثه که مخرج لام است ادا میشود هشتم راست که از سر زبان که مایل است به

پشت زبان ادا میشود نهم حروف ذلقیه ونطعیه یعنی حروفی که از کنار وتیزی زبان با نطع یعنی سقف

کام اعلی که متصل است بلثه ثنایا ادا میشود وان چند حرفست اول تای نقطه دار دوم طای بی نقطه

سیم دال بی نقطه قسم دهم ذلقیه است یعنی حروفی که از کناره زبان فوقانی ادا میشود وان چند حرفست اول تای

نقطه دار دوم ظاء بانقطه سیم ذال با نقطه قسم یازدهم حروف اسلیه است یعنی حروفی که از اسله یعنی باریکی

سر زبان با بطن ثنایای تحتانی با فصل قلیلی ادا میشود وان چند حرفست اول زاست که نقطه دارد دوم

صاد بی نقطه است سیم سین بی نقطه است قسم دوازدهم حروف شفویه است یعنی حروفی که از لب کفته میشود وان

چند حرفست اول فاست که از لب پایین با سر ثنایای فوقانی ادا میشود دوم میم است که از خشکی دو لب ادا میشود

سیم واو غیر مدی است که ساکن نباشد یا انکه ما قبل ان از جنس ان حرکت نباشد وان از میان دو لب ادا میشود

چهارم باست که از درون دو لب ادا میشود وبدانکه طریق اسان ادای حروف انست که حرف را ساکن کنند وهمزه

كتاب المتاجر جمع متجر وهو مفعل من التجارة اما مصدر ميمي بمعناها كالمقتل وهو هنا نفس التكسب او اسم

مكان لها التجارة وهي الاعيان المكتسب بها والاول اليق بمقصود العلم فان الفقه يبحث عن فعل المكلف و

الاعيان متعلقات فعله وقد اشار المصنف الى الامرين معا فالى الثاني بتقسيمه الاول والى الاول بقوله اخيرا

ثم التجارة ينقسم باقسام الاحكام الخمسة والمراد بها هنا التكسب بما هو اعم من البيع فعقد الباب بعنوان قسما

للبيع خاصة غير جيد وكان افرادها بكتاب ثم ذكر البيع وكتاب بكتب ما يحصل به الاكتساب كما صنع في

الدروس اولى وفيه فصول الاول ينقسم موضوع التجارة وهو ما يكتسب به ويبحث فيها عن عوارضه

الاحقه له من حيث الحكم الشرعي الى محرم ومكروه ومباح ووجه الحصر في الثلثة ان المكتسب به اما

ان يتعلق به نهي اولا والثاني المباح والاول اما ان يكون النهي عنه مانعا من النقيض اولا

والاول الحرام والثاني المكروه ولم يذكر الحكمين الاخيرين وهما الوجوب والاستحباب لانهما من

عوارض التجارة كما يأتي في اقسامها فالمحرم الاعيان النجسة كالخمر المتخذ من العنب والنبيذ المتخذ

من التمر وغيرهما من الانبذة كالبتع والمزر والجعة والفضيخ والنقيع وضابطها المسكر وان لم يكن

مايعا كالحشيشة ان لم يفرض لها نفع اخر وقصد ببيعها المنفعة المحللة والفقاع وان لم يكن

لانه خمر استصغره الناس والمايع النجس غير القابل للطهارة اما لكون نجاسته ذاتية كاليات الميتة

والمبانة من الحي او عرضية كما لو وقع فيه نجاسة وقلنا بعدم قبوله للطهارة كما هو اصح القولين في

غير الماء النجس الا الدهن بجميع اصنافه للضوء تحت السماء لا تحت الظلال في المشهور والنصوص

مطلقة فجوازه مطلقا متجه والاختصاص بالمشهور تعبد لا لنجاسة دخانه فان دخان الاعيان النجسة

طاهر لاستحالته وقد يعلل بتصاعد شيء من اجزائه مع الدخان قبل احالة النار له بسبب السخونة

الى ان يلقى الظلال فيتاثر بنجاسته وفيه عدم صلاحيته مع تسليمه للمنع لان تنجيس المالك غير

محرم والمراد الدهن النجس بالعرض كالزيت تموت فيه الفارة ونحوه لا بالذات كالالية

المبانة فان استعماله محرم مطلقا للنهي عن استعماله كذلك ولحم الميتة ولحومها التي يحلها الحياة دون ما لم

سیم در بیان مد است بدانکه حروف مد سه است واو و یاء و الفی که ساکن باشد و ماقبل انها
از جنس انها حرکت داشته باشد و سبب مد لازم همزه است که متصل باشد در یک کلمه یا که متصل
بحروف مد چون کلمه سوء و سیئ و ساء و سکون لازمی چون دابة و قدر مد در نزد عاصم بمقدار دو
الف است یعنی باید که زمان امتداد حرف مد بقدر باشد که در ان زمان بتواند چهار الف بدون
مد اداکند و اگر همزه منفصل از کلمه باشد چون کلمه طیبه لا اله الا الله یا سکون عارضی باشد چون سکون میم
و جیم و نون یوم الدین و نستعین و میم مستقیم و نون ضالین مد لازم نخواهد بود در وقتیکه که سکون
عارضی باشد آن نخواهند مد بدهند بهتر است که بقدر سه الف باشد والا دو الف در بیان
ادغام است بدانکه ادغام عبارتست از داخل کردن حرف ساکن است در حرف دیگر که از جنس
کلمه اول باشد چون دابّة و مدّ و ردّ و مانند انها و از جمله انها است ادغام تنوین نون
ساکن در حروف یرملون یعنی یا و را و میم و لام و واو و نون در غیر صنوان و قنوان و دنیا و بنیان
چون ادغام نون در واو یکن له کفوا احد و ادغام تنوین در واو در صلوات بر سید الانام
صل علی محمد و آل محمد و ادغام در غیر لام و را با غنه نیز هست باین طریق که صدا از بینی
بیرون اخراج کند و در لام و را بی غنه است والله العالم تمت رساله القرائة و من الله العافیة و حررت

طلوع سهیل

غروب سهیل

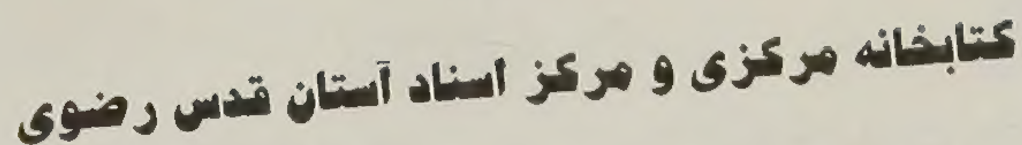
غروب ثریا

کعبه

شمال

جدی

[illegible]



من غير دليل بل بمجرد رأيه وميله واستحسان عقله من غير شاهد معتبر شرعا كما يوجد في كلام المبتدعين
وهو ظاهر لمن تتبع كلامهم والمنع منه ظاهر عقلا والنقل كما سمعته وهذا المعنى غير بعيد من
الاخبار المذكورة بل ظاهرها ذلك
نبدء بالفاتحة تيمنا وتبركا ثم نذكر ما فيها بسم الله الرحمن الرحيم
يمكن الاستدلال بها على رجحان التسمية عند الطهارة بل عند كل فعل الا ما اخرجه الدليل بان الظاهر ان
المراد بها تعليم العباد ابتداء فعلم فان معناه على ما قاله الشيخ ابو علي الطبرسي في تفسيره الكبير استعينوا
في الامور باسم الله تعالى بان تبدأوا بها في اول اموركم كما فعل الله تعالى في القرآن فتقديره استعينوا باسمائه
الحسنى وكان المراد في اول اموركم كما يظهر من المقام بان تقولوا باسم الله فينبغي قوله في ابتداء الاكل
والشرب واللبس والذبح وغيرها كما قاله الفقهاء ويؤيده الخبر المشهور كل امر ذي بال لم يبدء
فيه باسم الله فهو ابتر وغيره من الشواهد ثم انه يمكن الاستدلال بها على وجوب ذلك الا ما دفع

الاتفاق

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله اجمعين اعلم ان هٰهنا فائدة لابد قبل الشروع في المقصود من
الاشارة اليها وهي ان المشهور بين الطلبة انه لا يجوز تفسير القرآن بغير نص واثر حتى قال الشيخ الطبرسي ره في تفسيره الكبير
واعلم انه قد صح عن النبي صلى الله عليه وآله وعن الائمة ان تفسير القرآن لا يجوز الا بالاثر الصحيح والنص الصريح وروى العامة عن النبي صلى الله عليه وآله انه
قال من فسر القرآن برأيه فاصاب الحق فقد اخطأ قالوا وكره جماعة من التابعين القول بالقرآن بالرأي كسعيد ابن
المسيب وسالم بن عبد الله وغيرهم والقول في ذلك ان الله سبحانه ندب الى الاستنباط واوضح السبيل اليه ومدح
اقواما عليه فقال لعلمه الذين يستنبطونه منهم وذم آخرين على ترك تدبره والاضراب عن التفكر فيه فقال ام افلا يتدبرون
القرآن ام على قلوب اقفالها وذكر ان القرآن منزل بلسان العرب فقال انا جعلناه قرآنا عربيا الى ان قال هذا وامثاله
يدل على ان الخبر متروك الظاهر فيكون معناه ان صح ان من حمل القرآن على رأيه ولم يعلم شواهد الفاظه فاصاب الحق
فقد اخطأ الدليل وقد روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال ان القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه على احسن الوجوه وروي عن عبد الله بن عباس
انه قسم وجوه التفسير على اربعة اقسام تفسير لا يعذر احد بجهالته وتفسير تعرفه العرب بكلامها وتفسير يعلمه
العلماء وتفسير لا يعلمه الا الله عز وجل فاما الذي لا يعذر احد بجهالته فهو ما يلزم الكافة من الشرائع التي
فهم القرآن وجمل دلائل التوحيد واما الذي يعرفه العرب بلسانها فهو حقائق اللغة وموضوع كلامهم واما
الذي يعلمه العلماء فهو تأويل المتشابه وفروع الاحكام واما الذي لا يعلمه الا الله عز وجل فهو ما يجري مجرى
الغيوب وقيام الساعة وما يعلمه الا علام الغيوب تم كلامه اقول تحرير الكلام ان الخبر محمول على ظاهره
غير متروك الظاهر وانه صحيح مضمونه على ما عرف به في اول كلامه حيث قال قد صح عن النبي صلى الله عليه وآله بيانه ان الشيخ
قال والتفسير معناه كشف المراد عن اللفظ المشكل والتأويل رد احد المحتملين الى ما يطابق الاخر الظاهر
وقيل التفسير كشف المغطى والتأويل انتهاء الشيء ومصيره وما يؤول اليه امره وهما قريبان من الاول
فالمعنى من فسر بمعنى وجزم وقطع بان المراد من اللفظ المشكل المجمل المتشابه كذا بان حمل المشترك اللفظي
على احد المعاني من غير مرجح وهو اما دليل نقلي كخبر منصوص او آية اخرى كلها او ظاهر او اجماع
او عقلي او حمل المشترك المعنوي المراد به احد معانيه بخصوصه بدليل غير الدليل المذكور على فرد معين
فقد اخطأ وبالجملة المراد من التفسير الممنوع برأيه وبعضهم هو القطع بالمراد من اللفظ الذي غير ظاهر فيه
من غير دليل بل بمجرد رأيه وميله واستحسان عقله من غير شاهد معتبر شرعا كما يوجد في كلام المبتدعين
وهو ظاهر لمن تتبع كلامهم والمنع منه ظاهر عقلا والنقل كاشف عنه وهذا المعنى غير بعيد من
الاخبار المذكورة بل ظاهرها ذلك نبدء بالفاتحة تيمنا وتبركا ثم تذكيرا بانها بسم الله الرحمن الرحيم
يمكن الاستدلال بها على استحباب التسمية عند الطهارة بل عند كل فعل الا ما اخرجه الدليل بان الظاهر ان
المراد بها تعليم العباد ابتداء فعلم فان معناه على ما قال الشيخ ابو علي الطبرسي ره في تفسيره الكبير استعينوا
في الامور باسم الله تعالى بان يبتدؤا بها في اول اموركم كما فعل الله تعالى في القرآن فتقديره استعينوا باسمائه
الحسنى وكان المراد في اول اموركم كما يظهر من المقام بان تقولوا باسم الله فينبغي قوله في ابتداء الاكل
والشرب واللبس والذبح وغيرها كما قاله الفقهاء ويؤيده الخبر المشهور كل امر ذي بال لم يبدء
فيه باسم الله فهو ابتر وغيره من الشواهد ثم انه يمكن الاستدلال بها على وجوب ذلك الا ما اخرج